



فهرست

۲	نگاهی به مطالب پیشین
۲	ادله مثبتین انحلال خطاب
۲	دلیل اول
۳	دلیل دوم
۳	دلیل سوم
	نتیجه گیری
۴	ادله منکرین انحلال خطابات
۴	دلیل اول
۵	نقد دلیل اول
۵	تفاوت قضایای حقیقی و خارجی
۶	وجوه نقد دلیل اول
۷	پاسخ اشکال شاگردان
۷	پاسخ اشکال اول
۷	پاسخ اشکال دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

نگاهی به مطالب پیشین

بحث در نظریه بدیل ترتب به عنوان خطابات قانونیه بود. حضرت امام می فرمودند در فرض عصیان اهم، لازم نیست به شکل ترتب، امر به مهم را اثبات کنیم و هر دو به طور مطلق امر دارند، لذا اگر اهم عصیان شد، مهم به صورت بی قید و مطلق دارای امر هست. نظریه خطابات قانونیه یکی از آرای ابتکاری و خاص حضرت امام است که به عنوان بدیلی برای نظریه ترتب است.

این نظریه در کلام ایشان بر هفت مقدم استوار شده بود که ذکر کردیم و گفته شد که یکی از مهم ترین مقدمات، مقدمه پنجم است که عبارت است از: عدم انحلال خطابات به تعدد مخاطبین، همین طور عدم انحلال خطابات به تعدد موضوعات و تعلقات. خطاب لا تشرب الخمر، نه از حیث مخاطبین منحل می شود که هر لا تشرب، یک مخاطب ویژه داشته باشد، نه از لحاظ انواع و اقسام شرب منحل می شود، به حیثی که هر شرب یک نهی داشته باشد. نه به تعدد موضوعات منحل می شود نه به تعدد خمرها که انحلال به تعدد متعلقات است، منحل می شود. ایشان هیچ یک از سه انحلال خطاب را نمی پذیرند. بحث فعلی ما مربوط به انحلال خطابات به تعدد مخاطبین و موضوعات است، اینکه هر مخاطبی امری داشته باشد و اینکه هر متعلقی، یک امر یا نهی داشته باشد.

قضیه انحلال خطابات با قطع نظر از اهمیتی که در این مبحث دارد، خود به عنوان یک قاعده کلی از اهمیت بالایی برخوردار است. به این دلیل که زیرساخت و مبنا و پیش فرض بخش عمده ای از اجتهاد اصولیون و فقها، انحلال خطاب است. یعنی از شیخ تا مرحوم نائینی و بسیاری از بزرگان، مبنای اجتهادشان این است که خطاب اقم الصلاة و همه خطابات ایجابی و تحریمی مثل لا تشرب الخمر و انقذ الغریق در سه زاویه مخاطب، موضوع و متعلق منحل می شوند.

ادله مثبتین انحلال خطاب

دلیل اول

عرض کردیم که اولاً دلیل مثبتین را باید بررسی کنیم. در دلیل مثبتین گفتیم وقتی به ملاکات خطابات مراجعه کنیم می بینیم که ملاکات در خطابات استغراقی و واجبات و محرمات استغراقی متعدد است. هر مکلفی، ملاک و حساب و



کتاب ویژه‌ای دارد. برای هر مکلفی با قطع نظر از دیگران ملاک اقامه صلاة و با قطع نظر از دیگران مفسده شرب خمر وجود دارد. همین طور در موضوعات و متعلقات، هر خمري با قطع نظر از خمرهای دیگر مفسده دارد، لذا در تکالیف و واجبات عینی و استغراقی ملاک متعدد و مستقل است. در هر موضوعی هم، افراد و متعلقات تکلیف متعدد است. این نشانه و دلیل اول بود.

دلیل دوم

نشانه و دلیل دوم هم در نتایج و پیامدها بود. پیامدها که همان ثواب و عقاب و عصیان و امتثال باشد متعدد است. البته کلام، کلام واحد است و مدلول مطابقی کلام هم احتمالاً یکی است، اما وقتی مقدمات و مؤخرات و ملاکات و عواقب فعل دیده شود، ارتکازات ذهن به این سمت می‌رود که حکم متعدد است. منتهی ابزار انشاء و ابلاغ حکم، ابزار به ظاهر واحدی است، ولی روح آن در تحلیل متعدد و متکثر است. کلام، واحد اما مفاد و مدلول، متکثر است. این نشانه خوبی است که بفهمیم این کلام می‌خواهد یک حکم را انشاء کند یا احکام متعدد را انشاء کند و به نظر می‌آید که احکام متعدد انشاء می‌شود. این دو نشانه و وجه بود.

دلیل سوم

یک نشانه و وجه هم به عنوان شاهد ممکن است ذکر شود و آن این است که در بسیاری از موارد قانون به صورت الفاظ و صیغ عموم یا جمع انشاء می‌شود. گفته می‌شود أَقِيمُوا الصَّلَاةَ که جمع است، یا مثلاً می‌فرماید كُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ. در این موارد و به خصوص در جمع، بعید نیست بگوییم، خود صیغه دلالت بر تنوع و تکرار دارد، أَقِيمُوا یعنی صد تا اقم. صیغه جمع مثل قضایای حقیقی نیست. در قضایای حقیقی گفته می‌شود مثلاً، النار حارة یا آهن در فلان درجه ذوب می‌شود یا آب در صد درجه به جوش می‌آید، اما وقتی گفته می‌شود أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، یک حکم اعتباری است که انشاء شده است و صیغه آن هم جمع است. اصل صیغه جمع این است که جای مفردات متکثر نشسته است، مثلاً به جای ده تا صَلِّ گفته است صَلُّوا. این مطلب، شاهد است، چون می‌شود به نحوی به آن پاسخ داد. این مطلب در جاهایی است که خطاب به صورت جمع است، البته گاهی جمع نیست، اما اگر در جمع این مطلب را پذیرفتیم در مواردی که جمع نیست با الغاء خصوصیت گفته می‌شود که مثل هم هستند.



نتیجه گیری

بنابراین، اینکه گفته شود مدلول خطاب، واحد است، مانع عقلی ندارد. حتی انحلال ثوابات و عقابات هم با این مطلب، عقلاً قابل جمع است. اما ظاهر کلام مطابق ارتکازاتی که از ذهن تبادر می‌کند، تعدد تکرر و انحلال است. نخواستیم از طریق نشانه‌های ملاکات و عواقب و خود صیغه بگوییم که انحلال، الزام عقلی دارد. ممکن است گفته شود در مقام انشاء و جعل، حکم یکی است ولو اینکه در مقام امتثال تعدد پیدا کند و نمی‌خواهیم بگوییم که عقلاً نمی‌شود. گرچه احتمال عقلی آن هم هست ولی ما عدم صحت انحلال یا صحت انحلال را نمی‌خواهیم عقلی کنیم، بلکه می‌گوییم عرفاً گفته می‌شود مدلول خطابات متعدد است. این استدلال بر انحلال بود که با بعضی نکات امروز تکمیل شد.

ادله منکرین انحلال خطابات

اگر این مبنا را پذیرفتیم، می‌شود به مقام دوم منتقل شد. مقام دوم این است که در مقابل این نظریه ببینیم که منکرین انحلال یعنی حضرت امام، چه دلیلی می‌آورند که ما را از این ارتکاز و استدلال جدا کنند. از کلمات حضرت امام سه چهار نکته در استدلال، قابل برداشت است.

دلیل اول

اولین دلیل و نکته‌ای که از کلام ایشان قابل برداشت است همان‌طور که گفتیم، قیاس استثنائی است. اگر در انشاءات انحلال تمام باشد، در اخبارات هم باید قائل به انحلال باشید. اگر در جملات خبری مانند النار باردة، قائل به انحلال شوید، معنایش این است که به عدد آتش‌هایی که در عالم وجود دارد شما دروغ می‌گویید، برای اینکه فرض این است که جمله خبریه منحل شده است. همان‌طور که جملات انشائی به تعدد افراد و موضوعات منحل می‌شود، جملات خبری هم مانند النار باردة منحل می‌شود و لازمه انحلال این است که کذب‌های متعدد در اینجا محقق شود و هذا لایلتزم به فقیه. هیچ کس نمی‌گوید، گوینده النار باردة، مثلاً یک میلیون دروغ گفت، بلکه می‌گویند که یک جمله بود و دروغ گفت. مفاد جمله، مفاد و مدلول واحدی است و به تعدد افراد منحل نمی‌شود تا کذب‌های متعدد پیدا شود. این اولین استدلالی بود که ملازمه آن عرض شد و بطلان تالی هم روشن است. لو صح الانحلال فی الانشاءات، لصح فی الاخبارات؛ كما فی قوله النار باردة، و لكن الانحلال فی الاخبارات فاسدة لاستلزامها ان يرتكب الاكاذيب المتعددة فی جملة واحدة، و لكن التالی فاسدة، فالمقدم مثله. شاید در ذهن حضرت امام این دلیل خیلی برجسته‌تر بوده است.



نقد دلیل اول

در نقد استدلال ممکن است بگوییم، ملازمه و تلازم بین اخبار و انشاء را قبول نداریم. برای اینکه تفاوت این‌ها در قضایای حقیقی و غیرحقیقی است، به عبارت دیگر، تفاوت انشاء و اخبار تفاوت کمی نیست. در اخبارات وقتی می‌گوییم النار حارة، یک قضیه حقیقیه است. یعنی در حقیقت آتش، حرارت وجود دارد و بین این طبیعت و وصف، پیوند حقیقی و واقعی وجود دارد. مثل اینکه بگوییم الإنسان ناطق یا الإنسان حیوان که یک حقیقت است. یا حتی جایی که اعراض خاصه یا عامه را نسبت می‌دهیم و می‌گوییم انسان ماشی یا ضاحک، ولی می‌خواهیم بگوییم این وصف در وجود یا ذات او ریشه دارد، این یک نسبتی میان وصف و ذات و حقیقتی است. در این موارد نمی‌توانیم به انحلال قائل شویم، برای اینکه پیوند در مرتبه ذات و حقیقت وجود است و مصادیق همه مصداق‌هایی از آن هستند. در جمله کاذب، گوینده در رابطه حقیقی بین مبتدا و خبر، دست‌کاری می‌کند. در جاهایی که رابطه حقیقی بین مبتدا و خبر باشد و قضایا از قضایای حقیقی غیر اعتباری و حاکی از پیوند واقعی میان مبتدا و خبر باشد، این‌ها منحل نمی‌شود و مصادیق، تجلیات حقیقت واحد هستند.

اما اگر در اخبارات، قضیه حالت قضیه خارجیه پیدا کند، مثلاً بگوید کل من فی المدرسة نائم، در اینجا قاعداً باید گفت که کذب‌های متعدد است. برای اینکه در این مورد، رابطه حقیقی بین مبتدا و خبر نیست و یک قضیه خارجیه است. یعنی به جای اینکه بگوید زید و بکر و عمر و مثلاً پنجاه قضیه دیگر بگوید، با یک جمله، پنجاه قضیه گفته است، در حالی که در قضایای حقیقی با یک جمله قضایای متعدد نمی‌گوید و واقعاً توجه متکلم به یک حقیقت است.

تفاوت قضایای حقیقی و خارجی

در منطق و فلسفه ملاحظه کردید که ما دو نوع قضایای: حقیقیه و خارجیه داریم. قضایای حقیقی، جایی است که بین مبتدا و خبر پیوندی به صورت ذاتی وجود دارد و قضایای خارجی، جایی است که هر فردی جدا، محل نظر است. اگر قضیه مورد بحث، از نوع قضایای حقیقی باشد در اینجا همه قضیه معطوف به یک واقعیت کلی و ذاتی است، یعنی موضوع یک کلی حقیقی است و در اینجا منحل نمی‌شود. اگر بگوید النار حارة، یک قضیه حقیقی گفته است و اگر بگوید النار باردة، می‌خواهد بگوید پیوند حقیقی این طور است. در این قضایا، صدق و کذب یکی است.

اما در قضایای خارجیه که مثلاً می‌گوید کل من فی المدرسة نائم، من فی المدرسة، یک ماهیت و ذات واقعی نیست و کل به جای صد قضیه نشسته است. در قضایای حقیقی می‌گوییم که مثلاً در النار باردة، یک دروغ گفته است اما وقتی بگوید کل من فی المدرسة نائم بیست دروغ گفته است. برای اینکه اینجا مقصود اشخاص است و به تعدد اشخاص،



دروغ گفته شده است، لذا اگر یادتان باشد در بحث کذب و غیبت هم این را عرض کردیم (البته حصرت امام بین کذب و غیبت هم فرق می‌گذارند). وقتی کسی بگوید کل من فی المدرسه نائم حین طلوع الفجر، اگر واقعاً این طور نباشد به تعداد افراد او دروغ می‌گوید، اگر هم این طور باشد غیبت می‌کند، چون اگر بگوییم کشف الستر و مصداق غیبت است او مشغول غیبت است و دروغ و غیبت فرق نمی‌کند و هر دو متعدد است. ملاک انحلال یا عدم انحلال در اخبارات این است که قضیه حقیقی ماهوی ذاتی باشد و مقصود متکلم هم این باشد که پیوندی بین مفاد خبر و حقیقت مبتدا بر قرار است، ولی اگر مبتدا جای صد فرد نشسته است، اینجا کذب و غیبت متعدد می‌شود ولی در اولی واحد می‌شود. بنابراین نمی‌شود در اخبارات همه را به یک چوب راند. در قضیه خارجی، روح قضیه از قضایای متعدده است اما در قضایای حقیقی یک قضیه است و این فرق فلسفی و منطقی بین این‌هاست.

وجوه نقد دلیل اول

پس اولاً در خود اخبارات متفاوت بود. ثانیاً اینکه گفته می‌شود اخبارات با انشائات مقایسه می‌شود، باید گفت که انشائات ساخته‌های اعتباری مولا است که می‌خواهد اراده خود را به دیگران اعلام کند و دیگران را وسط معرکه بیاورد، برای اینکه به تکالیفشان عمل کنند. در اینجا شبهه به قضایای خارجی است. وقتی گفته می‌شود أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ، اراده مولا این است که مولا برای تمامی افراد، جدا جدا، قاعده دارد. در اینجا بحث این نیست که بخواهد یک حقیقت تکوینی را بگوید که مثلاً حرارت برای آتش است، بلکه می‌خواهد بگوید بر اساس ملاکات، شما تکالیف دارید. انشائات ناظر به اشخاص است، یا اینکه افراد خاصی از چیزهایی که در خارج است مورد بغض مولا است. پس در اخبارات نمی‌شود همه را به یک چوب راند، (غیبت و تهمت هم فرق می‌کند و این جمله را در بحث غیبت هم احتمالاً گفتیم) و بین انشاء و اخبار هم فرق است. نمی‌شود گفت که چون در النار بارده، یک میلیارد دروغ نهفته نیست، پس در أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ هم یک میلیارد اقم نیست. باید گفت که این دو با هم خیلی متفاوت هستند. از انشاء تا اخبار فاصله خیلی زیاد است، چه برسد به اینکه در همه اخبارات هم یک طور نیست. به نظر می‌آید دلیل اول تام نیست.



پاسخ اشکال شاگردان

پاسخ اشکال اول

النار حارة یا باردة، یا صادق است یا کاذب است. برای اینکه بحث از ماهیت و کلی است، اما آنجایی که کل من فی المدرسة می‌گوید، ممکن است نسبت به بعضی تهمت باشد و نسبت به بعضی کذب باشد و نسبت به بعضی صادق باشد. در قضایای خارجی، کلی نداریم و کل داریم ولی در قضایای حقیقی کلی داریم. در قضایای حقیقی و ماهوی و ذاتی بحث از طبیعت است که طبیعت واحده است اما در قضایای خارجی و شخصی، اشخاص هستند و کل هم که گفته شده است. کل است نه کلی و بین کل و کلی فاصله است. در کلی یا صادق است یا کاذب است ولی در خارجی و شخصیه که کل است، متعدد و منحل است، می‌تواند همه آن دروغ، یا همه آن راست باشد و می‌تواند بعض آن راست و بعضی از آن دروغ باشد. این فرقی است که ظاهراً در کلام ایشان مورد غفلت قرار گرفته است.

پاسخ اشکال دوم

کل، دو معنا دارد. یک وقتی کل مجموعی است که آن یکی می‌شود، اگر کل استغراقی است، همین می‌تواند هم صادق باشد و هم کاذب باشد، برای اینکه اصلاً منحل است و قضایا متعدد است. کلی و کل فرق می‌کند. در کل هم، کل مجموعی با کل استغراقی فرق می‌کند. قضایا خارجی و شخصی اگر به صورت کل استغراقی باشد، واقعاً منحل است. انشائات هم شبهه به کل و قضایای خارجی است و تفاوت چیز کمی نیست و از زمین تا آسمان با هم تفاوت دارند و نمی‌شود آن‌ها را به یک چوب راند و به مرحوم نائینی و بزرگان بگوییم که اگر شما در اینجا قائل به انحلال هستید در کل من فی المدرسة و النار باردة هم باید بگویید تعدد است. در جواب می‌گوییم که در اولی، تعدد است و در دومی تعدد نیست، برای اینکه قصه فرق می‌کند. انشائات با اخبارات فرق می‌کند و اخبارات در قضایای کلی و حقیقی با جایی که خارجی و شرطیه است، متفاوت است. این ملاکی است که بر اساس آن در کذب و غیبت قائلیم که یک جاهایی متعدد است و جاهایی واحد است. دلیل دوم انشا الله فردا بیان می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.